

## سخنان خانم مهري حديدچي (لاري) خواهر خانم مرضيه حديدچي (خواهر دباغ)

### لبخند بر لب

آن روز را فراموش نمی کنم چون تلخ ترین روز زندگیم بود. مامورها مثل مور و ملخ به خانه مرضیه ریخته بودند و او را دستگیر کرده بودند. وقتی به ملاقاتش رفتیم، با این که برای راه رفتن یکی کمکش می کرد، لبخند روی لب داشت.

### کبوتر زخمی

رضوانه آزاد شده بود اما به خاطر شکنجه و عذابی که کشیده بود نه می توانست بخوابد، نه بنشیند. از روی نجابت هم نمی گفت که چه بلاهایی سرش آورده اند که این طور رنجور شده و قوای جسمی و روحی اش را از دست داده.

### اشک و لبخند

عروسی دختر مرضیه، فاطمه بود. مهمان ها آمده بودند اما مادر عروس نبود. جای خالی او اشک همه را در آورده بود. وقتی نبود، به خانه اش سر می زدم تا ببینم خواهرزاده هایم که کم سن و سال بودند چیزی کم و کسر نداشته باشند. همیشه تشکر می کردند و می گفتند که نیازی نداریم. بعدها فهمیدم طوری تربیت شده اند که نمی خواهند کسی به زحمت بیفتد.